



یادداشتی دیگر بر حافظ نامه

بر کتاب حافظ نامه، اثر دانشور گرامی جناب آقای بهاء‌الدین خرمشاهی، یادداشت‌های بسیاری نوشته شده که در پیوستهای چاپ دوم و سوم آمده است. نوشته حاضر نیز یادداشت و نقدی است بر نوشته ایشان که: معتزله و شیعه بر آنند که عرش و استوا معنای مجازی دارند و غالباً استوارانه به معنی استقرار بلکه به معنای استیلا می‌گیرند و عرش را ملک یعنی سلطه و سلطنت الهی معنی می‌کنند و استوار بر عرش را تعبیری از انتظام یافتن امر آفرینش می‌شمارند. (حافظ نامه، ج ۱، ص ۲۵۲، چاپ سوم).

یکی از مسائلی که متکلمان غیر شیعی (۱) به آن پرداخته‌اند، مسأله «صفات خبریه» بود. می‌دانیم که در قرآن کریم، آیاتی آمده که برای خداوند متعال اجزایی را نام می‌برد؛ درست به همان گونه که درباره انسان به کار برده می‌شود. آیاتی مانند: «قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی» (ص/۷۵) و «و قالت الیهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء» (مائده/۶۴) و «فاینما تولوا فثم وجه الله» (بقره/۱۱۵) و «قد سمع الله قول التي تجادلک فی زوجها و تشتکی الی الله و الله یسمع تحاور كما ان الله سمیع بصیر» (مجادله/۱) و «قال لا تخافا اننی معكما اسمع و اری» (طه/۴۶). همچنین احادیثی که برای

خدای تعالی، سر و بدن و چشم و گوش و دست و پا و لب و دندان و جز آن را بر می‌شمرد. مانند «قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن». در باب صفت‌های خبری، «استوای بر عرش» (= ایستایی بر تخت) از جایگاهی ویژه برخوردار است، و بخش مهمی از بحث صفت‌های خبری را در برگرفته است. استوای بر عرش مفهومی است قرآنی که در آیات ۵۴ اعراف، ۳ یونس، ۲ رعد، ۵ طه، ۵۹ فرقان، ۴ سجده، ۴ حدید مطرح گردیده است. در اینجا بر آنیم تا نگاهی - هر چند زودگذر - داشته باشیم بر دیدگاه چند فرقه اسلامی که ایشان چه پاسخی درباره صفت‌های خبری دارند. و سرانجام بررسی کوتاهی نسبت به نظرگاه شیعه امامیه خواهیم داشت.

۱ - مشبهه و مجسمه: ایشان از اینکه خدای تعالی را دارای اعضاء و جوارح بدانند، هیچگونه باکی ندارند و دلایلشان نیز همین گونه آیات و اخبار است. در تبصرة العوام آمده است: «بدان که جمله مشبهه خدای تعالی را جا و مکان اثبات کنند و گویند بر عرش نشسته و پاها بر کرسی نهاده و سر و دست و جمله اعضا اثبات کنند و گویند هر چه او را جا و مکان نباشد آن چیز معدوم بود نه موجود» (۲). و در سفرنامه ابن بطوطه (= رحلة ابن بطوطه) آمده است که: ابن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ هـ ق) را بر منبر مسجد دیدم که خطاب به مردم می‌گفت: «در

واقع خدا به آسمان و بالای سر ما (به جهان ما) فرود می‌آید به همین طریق که من اکنون از جای خود فرود می‌آیم» و آنگاه یک پله از منبر فرود آمد. (۲)

۲ - مفوضه: ایشان گویند: «بحکم عقل می‌دانیم که حضرت کبریاء - تعالی شأنه - مانند هیچ چیز نتواند بود و هیچ چیز مانند او نتواند بود و بر همین قطع کرده‌اند مگر آنکه گویند الفاضلی که در آن و هم تشبیه است. مثل: الرحمن علی العرش استوی (معنی ظاهر آنکه خدای تعالی بر عرش راست شد) و مثل خلقت بیدی (یعنی آفریدم من به دو دست خود) و مثل جاء ربک (یعنی آمد پروردگار تو) و غیر این که در قرآن هست معنی آن نمی‌دانیم و به دانستن معنی و تأویل آن ما را تکلیف فرموده‌اند بلکه به آن تکلیف فرموده‌اند که نفی تشبیه مخلوقات و محدثات کنیم از الله - تعالی - و اعتقاد کنیم که لا شریک له است و لیس کمثله شی [و این را ما به یقین اثبات کردیم] (۳)».

براستی که مفوضه راحت طلبی را برای خود برگزیده‌اند و در برابر هر پرسشی که پاسخش را نمی‌دانند، بی‌آنکه سختی پژوهیدن را به خود دهند، آن را به خداوند متعال وا می‌گذارند.

۳ - اشاعره: این فرقه بزرگ اسلامی، نه بر خود پاسخ ندادن را می‌پسندیدند و نه پاسخی را که سر از تشبیه درآورد! ایشان راه میانه رفتند:

پاسخ دادند و ندادند. بدین گونه: خداوند متعال به همان اجزایی که در قرآن و احادیث برای او - تعالی - نام برده شده است، «متصف» می باشد، ولی «بلاکیفی» به عبارت دیگر، خدای تعالی دارای «اعضاء و جوارح» است، ولی اجزاء او - تعالی - برای ما آشنا نیست. ما می دانیم که او - تعالی - دست دارد، پا داد، چشم دارد و... ولی چگونگی این دست و پا و چشم و... برای ما غیر قابل شناسایی است. «مالک را - رضی الله عنه - از استوا پرسیدند. گفت: استوا معلوم است و کیفیت آن مجهول و ایمان به آن واجب است و سؤال از آن بدعت» (۵).

یقیناً این گونه برخورد با صفت‌های خبری نمی توانست از تیرگی و ابهام مسأله - اگر نگوییم می افزود - بکاهد.

۴ - معتزله (= مؤوله): ایشان همه آیات و اخباری را که درباره صفت‌های خبری آمده است، به معانی کنایی و مجازی برگردانده اند. برای نمونه آیه «یدالله فوق ایدیهم» (فتح / ۱۰) را به «قدرة الله» تأویل کرده اند. در حالی که تأویل قرآن کار ما نیست «و ما یعلم تأویله الا الله» (آل عمران / ۷).

۵ - شیعه امامیه: اگر کسی به ما گوید در خانه فلانی به روی همه باز است، دو معنی را می توان از آن برداشت کرد: اول معنای حرفی و تصویری آن (= ظهور تصویری)، یعنی همان کاری را که فرهنگ لغات به عهده دارد. دوم معنای ترکیبی و تصدیقی (= ظهور تصدیقی) که در این صورت معنای جمله بالا «باز بودن در خانه» می شود. این دو معنی گاهی با هم منطبقند (مانند جمله ایی که گذشت) و گاهی هم غیر منطبقند؛ مانند مثال

«فلانی مهماندوست است و در خانه اش بر روی هم باز است». در اینجا ظهور تصویری در خانه اش به روی همه باز است، همان است که در جمله پیشین گذشت؛ ولی ظهور تصدیقی به قرینه «مهماندوست»، در جمله صدر عبارت (سخاوتمندی و مهمان نوازی) است. بنابراین برای دریافت ظهور تصدیقی یک سخن، باید پس و پیش عبارت را بسنجیم تا معنای سخن را دریابیم (۶). اگر در آیات و اخباری که به عنوان صفات خبری مطرحند، این شیوه دریافتی را به کار بندیم (چنانکه عرف مردمان جهان بر این روش گواهی می دهد)، دیگر نه گرفتار تأویل شده ایم و نه تشبیه.

اکنون باید روشن شده باشد که چرا ما آیاتی مانند «الرحمن علی العرش استوی» را تأویل نمی کنیم. چون با بررسی آیات پس و پیش این آیه، و مانند این آیات، همان را می فهمیم که معتزله با تأویل بدان می رسیدند. اگر به آیات پیش و پس استوای بر عرش نگریسته شود، به نوعی تدبیر و سلطه و استیلای خداوندی برخورد می کنیم که استوای بر عرش را معنی می کنند (= ظهور تصدیقی). بنابراین دیگر نیازی به تأویل بردن «استوا» به «استیلا» نخواهیم داشت تا در دامان مجاز و کنایه بیفتیم؛ بل صفات خبری را بر حقیقت معنی می کنیم، ولی حقیقتی تصدیقی آن به همان معنی است که گذشت.

پی نوشتها:

۱. مراد، اهل حدیث هستند. در این باره نگاه کنید به: محاضرات استاد جعفر سبحانی. «الالهیات»، ج ۱، ص ۸۵.
۲. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام،

۱. چاپ استاد عباس اقبال آشتیانی. ص ۷۶.
۲. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، ص ۲۹۱ و ۲۹۵. چاپ مرکز نشر دانشگاهی. اگر چه این حکایت مشهور است، ولی سراج الحق، نویسنده پاکستانی مقاله «ابن تیمیه»، آن را افسانه ای بیش نمی داند (ر.ک: ج ۲، ص ۲۹۵).
۳. توضیح الملل، ج ۱، ص ۹-۱۱۸. چاپ جلالی نائینی. و نیز نگریسته شود به: الالهیات، ج ۱، ص ۲۲۲.
۵. ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۲۲۲. چاپ استاد خدیوچم.
۶. برگرفته از «الالهیات»، ج ۱، ص ۲۲۷ به بعد.

برادر دانشورم جناب حجت الاسلام والمسلمین آقای مصطفی درایتی

واقعاً باید به حضرتعالی و گروه یارانانتان هم در مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی هم در نشریه ارجمند آینه پژوهش تبریک و خدا قوت گفت که جهاد فرهنگی را پیشه خود ساخته اید و آثار ارزشمندی به جامعه تحویل می دهید. اخیراً دو اثر از انتشارات آن مرکز را برای اینجانب ارسال فرموده اید: ۱) براهین اثبات وجود خدا در فلسفه غرب، ترجمه شهید علیرضا جمالی نسب و محمد محمدرضائی (۲) فلسفه دین: نقدی بر براهین اثبات وجود خدا به روش تحلیل فلسفی، اثر جان هاسپرن، بدون نام مترجم. گفتنی است که کتاب اول را بنده هم ترجمه کرده ام. هم بنده و هم دو عزیز که دست در کار ترجمه این اثر داشتند از طریق دوست مشترک بزرگوارمان جناب آقای دکتر سروش در جریان کار همدیگر قرار گرفتیم. هم این دوستان به این کار عشق و علاقه داشتند هم من. لذا صلاح دیده

شد که هیچکدام عقب نشینی نکنیم و حداکثرش این خواهد بود که دو ترجمه از یک اثر به دست اهل نظر خواهد رسید که اگر هفتاد-هشتاد تومان به خریداران هر دو نسخه یا هر دو ترجمه ضرر بزند، بیش از اینها سود می‌رساند. زیرا این دو ترجمه چه بسا مکمل همدیگر باشند و برای اهل تحقیق و تدقیق در دست داشتن هر دو و تطبیق آنها کارساز و کارگشا خواهد بود. بنده که درباره ترجمه خود حرفی ندارم ولی درباره ترجمه این دوستان نظرم، که قبلاً هم گفته‌ام، این است که مفهوم و روشن و رسا و درست و دقیق است. مخصوصاً که این اثر در حکم یادگاری از شهید عالی‌مقام علیرضا جمالی نسب هم هست. اجر جناب رضائی که کار را دنبال گرفتند و به ثمر رساندند عبدالله محفوظ است.

اما درباره اثر دوم، یعنی فلسفه دین یا نقد و رد برهانهای اثبات وجود خداوند، نخستین حرفم این است که این کار، کاری سنجیده است. تا کی می‌توان بی نقد و انتقاد، شیفته سخن خود بود. همچنین کار حکیمانه‌ای کردید که آن را در نسخ معدودی چاپ کردید و به دست اهلش رساندید. بنده کتاب اول را به نحو برگزیده و انتخابی، ولی کتاب دوم را سراسر در یک نشست خواندم. اینکه فی‌المثل یکایک و تمامی ادله فلسفی اثبات وجود خداوند اتقان و استحکام منطقی-فلسفی نهائی نداشته باشد و فرضاً مخدوش باشد نباید برای اهل فلسفه یا اهل ایمان تکان دهنده به نظر آید. زیرا این رد و جرحها هم خود در معرض رد و جرح قرار می‌گیرد.

دیگر اینکه چنانکه بنده در مقدمه ترجمه خود از برهانهای اثبات وجود باری آورده‌ام، باید گفت بدا به حال ادله! یعنی اگر همه ادله اثبات وجود خداوند بی بنیاد باشد نباید نتیجه گرفت که پس خدا وجود ندارد، بلکه منطقاً می‌توان نتیجه گرفت که ادله، ادله ضعیفی است. چنانکه مشهور است که تاکنون در تاریخ دوهزار و پانصدساله فلسفه هرگز دلیلی بر اثبات وجود جهان خارج (همین جهان مشهود یا عالم شهادت)، بدون استناد به حس و عیان و تجربه، اقامه نشده است و این وهن و رسوایی بزرگ فلسفه شرق و غرب است. ولی از دلیل بر نداشتن این مسأله نباید نتیجه گرفت که جهان خارج وجود ندارد، بلکه باید قائل به خدشه‌ناکی ادله شد. دیگر اینکه نه در کتب آسمانی بر وجود خداوند اقامه دلیل شده است، و نه اینکه تنها راه ایمان آوردن به خداوند، استدلال عقلی مخصوصاً از نوع فلسفی است. و به تخمین بنده حتی یک هزارم اهل دیانات و مؤمنان و موحدان در سراسر تاریخ و جغرفیا نیستند که با دلیل و اقتناع منطقی ایمان آورده باشند. به قول پاسکال دل دلیلی دارد که عقل از آنها خبر ندارد. این اجماع اهل ایمان و نیز اجماع عقلای جوامع بشری به وجود خداوند، خود جزو ادله است. گو اینکه در کتاب هاسپرژ به آن پرداخته نشده است.

بنده در این یادداشت کوتاه بنا ندارم که وارد بحث و نقض رد و جرحهای ایشان شوم. فقط دو نکته را یادآور می‌شوم. یکی اینکه در رد دلیل یا برهان جهانشناختی یا وجوب و امکان گفته است اگر ناچاریم قائل به

یک علت اولی و یک موجود ازلی شویم چرا آن موجود خود جهان نباشد؟ و بالصراحه قائل به این شده است که ماده ازلی است. بدون بحث فنی، عرض بنده این است که قول به قدم جهان هم از نظر فلسفی و هم مخصوصاً علمی مؤونه بیشتری برمی‌دارد، تا قول به یک وجود واجب. ماده که مجموعه‌ای از رویدادها و جرم و انرژی است، نه فقط در فلسفه بلکه در علم هم حادث تلقی می‌شود. علم امروز مخصوصاً کیهان‌شناسی قول به قدم کیهان را افسانه و بی پایه می‌داند و برای جهان اگر نگوییم مبدأ، لااقل منشأ می‌جوید. دیگر اینکه ولو اینکه ماده قدیم باشد، این همه صور پیچیده چگونه پدید آمده است. از جمله آگاهی ماده از خودش؟ ماده قدیم بدون هیچ ترجیح و مرجحی باید همواره در همان بی‌شکلی هیولانی و آشوبناک آغازین به سر ببرد. توسل به تکامل به این آسانیا جایز نیست. خود تکامل چگونه امکان پذیر شده است؟

کسانی هستند که تصور می‌کنند اگر بگویند ماده قدیم است، یا جهان حاصل صدفه است یا محصول تکامل است مسأله و معما را حل کرده‌اند؛ حال آنکه اینجا خود وسط دعواست. چرا و به چه دلیل ماده قدیم است؟ چرا صدفه توانسته است رخ بدهد؟ چرا صدفه کور این همه بیناوار عمل کرده است؟ چندین هزار احتمال مساعد و حتی به قولی ده میلیون حادثه مساعد باید رخ دهد تا ساده‌ترین نوع حیات امکانپذیر شود. چه کسی رخداد این همه رویداد مساعد را تضمین یا سرمایه‌گذاری کرده است؟

تکامل ولو اینکه دربارهٔ تطور کائنات و حیات قابل قبول باشد، دربارهٔ مبدأ و منشأ و اینکه چرا سیر تکاملی و تطوری راه افتاده و امکان پذیر شده است و اینکه این همه طرح و برنامه دقیق علمی را از کجا آورده است ساکت است.

همچنین در رد برهان دیگر، یعنی برهان تجربهٔ دینی می‌گوید ممکن است تجربه‌ای باشد و عمومی هم داشته باشد، اما مصداق و متعلق آن واهی باشد. و آن وقت قول مردم به وجود بابائونل و این جور افسانه‌ها را دلیل می‌آورد. حال آنکه اعتقاد یا باور غلط با تجربهٔ غلط فرق دارد. تا آنجا که به عقل و دانش ناچیز بنده می‌رسد، در حوزهٔ انسانی هیچ تجربهٔ عامی نداریم که ما بازاء نداشته باشد. ممکن است که میلیونها انسان بدون دلیل و تجربه، باور به وجود خدا یا سیمرخ داشته باشند ولی این باور غلط باشد؛ اما اگر میلیونها انسان صادقانه بر آن باشند که تجربه‌ای از وجود یا موجود متعال دارند در این مورد به آسانی مورد اول نمی‌توان ادعا کرد که ممکن است این همه تجربه واهی و بدون متعلق و ما بازاء باشد.

دیگر اینکه نفی و تشکیک در ادلهٔ اثبات وجوب خدا، با طرح ادلهٔ مثبتة مستقلى در اثبات عدم خدا (العیاذ بالله) فرق دارد. بنده که کارم دین پژوهی و این گونه مسائل است تاکنون به برهانی که اثبات کند خدای ادیان ممتنع الوجود است برنخورده‌ام. فقط از ژان پل سارتر این ادعای بی دلیل نقل شده است که گفته است خدا ممتنع الوجود است.

خوشبختانه پنج - شش سالی هست که توجه به کلام و کلام جدید و

دین پژوهی در کشور ما بالا گرفته است. در این نهضت روشنفکران دینی دانشگاهی بیش از روشنفکران دینی حوزوی تلاش کرده‌اند. چرا علمای حوزه یک دورهٔ کلام اسلامی یا شیعی به زبان و بیان جدید که پاسخگویی نیاز امروز باشد نمی‌نویسند؟ بنده به شدت سنتگرا و معتقد به آثار قدما هستم؛ اما چرا باید پس از گوهر مراد که متعلق به چهار قرن پیش است مجموعهٔ مدونی - به همان خوبی - در کلام شیعه نگاشته نشده باشد؟

دوستدار و دعاگو

بهاءالدین خرمشاهی

ذیلی بر مقالهٔ 'مجموعهٔ آثار علامهٔ طباطبایی'

با سلام و آرزوی توفیق، در پی درج مقالهٔ 'مجموعهٔ آثار علامهٔ طباطبایی در شمارهٔ ۱۳-۱۴ آن جریده، عزیزی کتابشناس موارد ذیل را در تکمیل مجموعهٔ آثار آن حکیم صمدانی در اختیار نگارنده گذاشت. با تشکر فراوان از ایشان، به استحضار می‌رساند که مقالات و مرقومه‌های ذیل نیز از آثار علامهٔ طباطبایی است.

۱ - پاسخ علامه به سؤالی دربارهٔ علم امام در سه صفحه. متن سؤال چنین است: «علم امام چیست؟ و تا چه حدی می‌باشد؟ آیا امام علم به مرگ خود دارد که چگونه و به چه طریق کشته خواهد شد، حتی علم به ساعت و شب یا روز مرگ خود دارد؟» این پاسخ در کتاب «یک بررسی مختصر در پیرامون شهید جاوید، حسین بن علی(ع) از نظر روایات» به قلم محمدحسین اشعری، حسین کریمی، سید حسین آل طه در ۱۲۳ صفحه در

سال ۱۳۵۰ در قم منتشر شده است. مقالهٔ علامه در صفحه ۱۱۰ تا ۱۱۵ کتاب مزبور آمده است.

۲ - نامه‌ای در چند سطر دربارهٔ استاد سیدمحمد محیط طباطبائی. این نامه در صفحهٔ ۷ شمارهٔ ۱۰ سال اول مجلهٔ کیهان فرهنگی گراور شده است. ۳ - مقدمه بر کتاب «جنایات تهمت»، نوشتهٔ سید عبدالهنا حجازی، منتشره در سال ۱۳۴۴.

همچنین مرحوم علامهٔ طباطبایی از امضا کنندگان اعلامیه‌های ذیل است:

یک: نظریهٔ مراجع تقلید و آیات عظام حوزهٔ علمیهٔ قم راجع به تصویبنامهٔ مخالف شرع و قانون دولت. تاریخ این المداینه دو صفحه‌ای، ظاهراً ۱۳۴۱ شمسی و در مخالفت با وکالت زنان در مجالس تقنینه زمان شاه است و علاوه بر امضای علامه، از سوی علما و آیات عظام ذیل امضا شده است: مرتضی حسینی لنگرودی، احمد حسینی زنجانی، محمد موسوی یزدی، محمد رضا گلپایگانی، سید کاظم شریعتمداری، روح الله موسوی خمینی، هاشم آملی، مرتضی حائری.

دو: بیانیه در حمایت مردم فلسطین همراه با اعلام حساب بانکی برای کمک به آنان. این بیانیه از سوی علامهٔ طباطبایی، آیت الله سید ابوالفضل موسوی زنجانی و شهید مرتضی مطهری صادر شده و در صفحهٔ ۲۹۷ و ۲۹۸ چاپ اول از جلد دوم بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، رشتهٔ سید حمید روحانی، چاپ شده است.

محسن فسائی

